

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال هشتم، شماره‌ی چهاردهم، بهار و تابستان ۱۳۸۹  
(صص: ۲۶-۵)

## بررسی عنصر «حسرت» در اندوهیادهای شاعران معاصر

دکتر یدالله جلالی پندری\*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

دکتر محمد کاظم کهدویی\*\* - مژگان میرحسینی\*\*\*

### چکیده

مرثیه، شعری است که در ماتم گذشتگان و تعزیت بازماندگان و اظهار تأسّف و تالم بر مرگ عزیزان از دست رفته یا حوادث و بلاهای ناگهانی یا طبیعی و... سروده شده است. سوگ سروده‌های ادیبان برای دیگر شاعران را می‌توان از قدیم‌ترین انواع شعر رثائیه دانست که نخستین نمونه‌های آن در دیوان رودکی در رثای شاعری به نام مرادی و یا در مرثیه‌ی شهید بلخی یافت می‌شود. در دوره‌ی معاصر نیز، سرودن اندوهیاد برای شاعران توسط دوستان و حتی گاهی دشمنان آنها وجود دارد که غیر از ادای حقّ دوستی، عواملی چون تحریک حسّ همکاری، شعر دوستی و رابطه‌ی ادبی،

\*Email: jalali@yazduni.ac.ir

\*\*Email: mkka35@yahoo.com

\*\*\*Email: mojganmirhosini@gmail.com

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

تاریخ پذیرش: ۸۹/۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲

علت سرودن آن بوده و در مقایسه با انواع دیگر مرثیه، به سبب اصالت احساس آن واجد ارزش ادبی بیشتری است؛ مانند سوگ سروده‌ی ملک الشعرای بهار برای ایرج میرزا و یا اندوهیادهایی که در سوگ شاعرانی چون اخوان ثالث، سپهری، فرخزاد، شاملو و... سروده شده است.

در این مقاله، ابتدا اندوهیادهایی که شاعران معاصر در سوگ دیگر شاعران سروده اند، از منابع مختلف استخراج شده، سپس به بررسی عنصر «حسرت» و جنبه های مختلف آن در اشعار کلاسیک و نیمایی پرداخته می شود و همراه با ذکر شاهد، تحلیلی از آن صورت می گیرد و در پایان نیز، نتیجه ی بحث ارائه می گردد.

**واژگان کلیدی:** مرثیه سرایی، شعر معاصر، حسرت، غم غربت، اندوهیاد(سوگ سرود).

#### مقدمه

در شعر، مضامین و معانی متعددی وجود دارد که به اقتضای فرهنگ هر قومی دارای تنوع خاصی است. در میان مضامین و معانی شعر فارسی، آنچه که از زیربنای عاطفی بسیار استواری برخوردار است و در عین حال از مهمترین عنصر شعر یعنی تخیل نیز بهره ی کامل دارد، اندوهیاد (مرثیه) است (این نام برگرفته از دفتر شعر محمد حقوقی با عنوان "اندوهیادها" است). اندوهیاد(مرثیه) به اشعاری گفته می شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت بازماندگان، اظهار تأسف و تألم بر مرگ سلاطین و بزرگان درباری، بستگان و دوستان، شخصیت داستانی یا قهرمان منظومه ای، ذکر مصائب پیشینیان دین و ائمه ی اطهار، بلاای طبیعی و قتل عام های فجیع و احساسات تأثر برانگیز نسبت به مسأله ی مرگ و حیات سروده شده است (امامی، ۱۳۶۹: ۱۸). در میان اندوهیادهایی که شاعران سروده اند، اندوهیادهایی که برای از دست رفتن دوستان شاعر خود سروده اند از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا علاوه بر اصالت احساسی که در آنها مشاهده می شود و طبعاً از جنبه ی سفارشی این گونه اندوهیادها می کاهد، بیانگر رابطه ی دوستانه ی شاعران نیز تواند بود.

سوغ سروده های شاعران معاصر برای دیگر شاعران از قدیم ترین انواع شعر رثائییه و جزو مراثی شخصی و خانوادگی است که در مقایسه با انواع دیگر مرثیه به علت اصالت احساس آن واجد ارزش ادبی بیشتری است. با توجه به نمودهای موجود در شعر فارسی می توان این اقسام را برای مراثی متذکر شد: درباری (رسمی و تشریفاتی)، شخصی و خانوادگی، مذهبی، فلسفی، اجتماعی و داستانی (امامی، ۱۳۶۹: ۳۶). نخستین نمونه های آن را می توان در دیوان رودکی یافت که در رثاء شاعری به نام مرادی و یا در مرثیه ی شهید بلخی سروده است. سروده های سنایی برای معزی، مسعود سعد برای سید حسن غزنوی و نظامی برای خاقانی نیز، از این دسته اند (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۴).

این اندوهیادها هم در شعر کلاسیک معاصر و هم در شعر نیمایی دیده می شود و حتی برخی از شاعران نیمایی، اندوهیادهایی در قالب های شعر کلاسیک سروده اند. در تحلیل این اندوهیادها یکی از عناصری که بیشتر دیده می شود، عنصر حسرت است. گاهی این حسرت به سبب مرگ زود هنگام دوستی خوب و مهربان و انسانی نیک و بی بدیل است و گاهی شاعران در حسرت از دست رفتن و فقدان شاعری فاضل و سخنوری توانا که چشم و چراغ شاعران معاصر بوده است اندوهیادهای خود را سروده اند. در این مقاله کوشش می شود تا جوانب عنصر حسرت که زیربنای غم غربت (نوستالژی) به شمار می رود، در اندوهیادهای شاعران معاصر که برای دوستان شاعر خود سروده اند، بررسی شود.

### عنصر حسرت

در اندوهیادهایی که شاعران معاصر سروده اند در کنار عناصر دیگری که در اشعار آنها دیده می شود عنصر «حسرت» غلبه ی بیشتری دارد. با این که حسرت، زیربنای «غم غربت» (نوستالژی) را تشکیل می دهد و در دو شاخه ی مکانی و زمانی قابل بررسی است (شریفیان و تیموری، ۱۳۸۵: ۳۶)، اما حسرت سرایندهگان اندوهیاد بیشتر به بُعد زمانی غم غربت مربوط می شود که حسرت خود را از نبودن دوستی که در زمانه ای با او خاطرات مشترکی داشته اند، بیان می کنند.

بخش وسیعی از اندوهیادهای شاعران معاصر در سوگ دیگر شاعران، در قلمرو شعر سنتی معاصر و در انواع قالب‌های آن قرار می‌گیرد و حتی با پیدایش شعر نیمایی و سپید نیز، اندوهیادهایی در قالب های سنتی دیده می‌شود. به نظر می‌رسد بیان غم و اندوهی که در اندوهیادها مورد نظر سراینندگان آنها بوده است، بیشتر آنها را به سوی قالب های شعر سنتی متمایل کرده باشد. از طرف دیگر در قالب شعر سنتی، بر خلاف شعر نیمایی، «فضا سازی» کمتر مورد نظر است؛ بنابراین شاعر در قالب های شعر سنتی با سرعت و راحتی بیشتری می‌تواند مکنونات قلبی خود را بیان کند، از این رو عنصر «حسرت» در شعر سنتی معاصر آشکارتر است و نسبت به شعر نیمایی که نیازمند تفسیر تصاویر شعری است، طبعاً از وضوح بیشتری برخوردار است و می‌توان آن را در لحن شاعر، زبان شعر، واژگان و حتی در ردیف و قافیه نشان داد. استفاده از واژگانی که بیانگر دریغ و حسرت است چون: افسوس، آوخ، دریغا، ای دریغ، دریغ و درد، دریغا و اندها، صد حیف، دردا، آه و دردا، حسرتا و دردا، دردا و اندها، دردا و آوخا، ای فغان، ای اسف، اف باد، وای و آه و به کار بردن ردیف های اندوهباری چون: رفت، برفت، کو، کجاست، نماند، بمرد، نیست، خاموش شد، گریست، گریم، گرید، در اشعار، و قراردادن کلماتی که به «اه» ختم می‌شوند و یا ذکر نام فرد در گذشته در قافیه از جمله شیوه‌هایی است که سراینندگان با آن دریغ و حسرت خود را درباره‌ی از دست رفتن شاعر معاصر خود نشان داده‌اند. اما در شعر نیمایی و سپید از واژگانی که بیانگر حسرت و اندوهند کمتر استفاده شده و این عنصر، بیشتر با تصاویر در آمیخته است و بر خلاف شعر سنتی، روشن و واضح نیست، از این رو نیاز به تفسیر و توضیح دارد؛ به عنوان مثال، وقتی شاملو در سوگ فروغ می‌گوید:

به انتظار تصویر تو / این دفتر خالی / تا چند / تا چند / ورق خواهد خورد؟

(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۱)

با کنار هم قراردادن کلمات تصویر، و ورق خوردن و توجه به تناسب آنها، گذشتن روزها از پی هم برای یافتن او را به نظر می‌آورد و با آوردن صفت «خالی» برای دفتر، مفهوم روزهای بی او را به ذهن متبادر می‌کند و این مفهوم را در بند آخر شعر خود آنجا که می‌گوید:

و ما همچنان / دوره می کنیم / شب را و روز را، هنوز را ...  
با آوردن کلمه‌ی «دوره کردن» که در نهایت تناسب با دفتر خالی است، کامل می کند.

### انگیزه های سرودن اندوهیادها

عواملی سبب سرودن اندوهیاد برای شاعران معاصر می گردد که می توان از آن با عنوان انگیزه‌های سرایندهگان اندوهیادها نام برد، انگیزه‌هایی که بیشتر آنها بیانگر حسرت شاعر است به سبب مرگ زودهنگام شاعر معاصر خود یا از دست رفتن شاعر و سخنوری بزرگ یا دوستی خوب و مهربان یا انسانی با فضایل اخلاقی نیک که با رفتنش طبیعت دگرگون می شود و جایگزینی برایش نیست. در ادامه، این انگیزه‌های حسرتزا به تفکیک و با ذکر نمونه‌هایی از شعر شاعران معاصر بررسی می شود.

۱- در میان اندوهیاد های شاعران معاصر چه در میان اشعار سنتی و چه اشعار نیمایی و سپید، اشاره به مرگ زودهنگام شاعر، هم به صورت آشکار و واضح و هم در قالب تصویر، یکی از انگیزه‌های سرایندهگان اندوهیادها برای بیان حسرت است. آنجا که منصور اوجی در ابتدای شعر خود برای فروغ فرخزاد چنین سروده:

چون باد آمد / چون باد هم رفت.

(اوجی، ۱۳۷۱: ۱۱۰)

به مرگ زود هنگام فروغ اشاره دارد. همچنین است شعر زیر که ستاره، بستن پنجره با شتاب و پر کردن کیف دستی از روزهای نیامده و شب‌های نطفه‌نبسته، حسرت سراینده را از مرگ نابهنگام شاعری چون فروغ نشان می دهد:

او یک ستاره است از دوردست ها/ آن سپید پر/ دیدی، دیدی آخر با چه شتاب پنجره اش را سیاه بست؟/ که باز بود به روی ستاره ها،/ با چه شتاب بست؟/ و کیف دستی اش را پر کرد/ از روزهای نیامده/ شب‌های نطفه‌نبسته (همان: ۷۵۷).

ابیات زیر نیز، بیانگر حسرت شاعر از مرگ نابهنگام پروین اعتصامی است:

ای دریغا که در آغاز بهار	جای گل کرده ای ز گل بالین
زود رفتی ز گلستان ادب	تو چو گل بودی و گیتی گلچین
سی و اندی چو گذشت از عمرت	پر گشودی سوی فردوس برین

(طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۶: ۱۲۹)

۲- مهم ترین انگیزه‌ی بیان حسرت سرایندگان اندوهیادهای معاصر، غم از دست رفتن شاعر و اندوه نبودن و ناپدید شدن او از جمع یاران است. به عنوان مثال در شعر زیر خسرو احتشامی، غم و اندوه خود را از رفتن سهراب سپهری اینچنین بیان می کند:

بوی رفتن می وزد سهراب کو	در رگ جوشش صدای آب کو
کفش هایی هست اما مرد نیست	آن که آهنگ سفر می کرد نیست

(مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۴۳۷)

م. آزاد نیز در شعر خود به نبودن و ندیدن فروغ اشاره می کند:

ترسیدن/ بیدار شدن/ با دست های خونین آواز خواندن/ ترا نامیدن/ ترا ندیدن/ گرییدن  
(جلالی، ۱۳۷۷: ۷۵۱).

۳- همان گونه که گفته شد مهم ترین انگیزه ی بیان حسرت، غم از دست رفتن و اندوه نبودن شاعر است، اما حسرت بزرگتر، از دست رفتن شاعر و سخنوری بزرگ و تواناست که خادم زبان فارسی و تک سوار و کاروانسالار شاعران و امیر سخن و نگهبان ادب بوده است و بیان فضل او و تمام مباحثی که به هنر شاعری وی برمی گردد، قسمت اعظمی از این اندوهیادها را تشکیل می دهد. به عنوان مثال، ابیات زیر حسرت شاعر را به سبب از دست رفتن پروین اعتصامی که شعرش در قالب مناظره، سهل و روان و بیانگر درد و اندوه فقیر و مسکین بوده است، نشان می دهد:

هم‌بود شور فزا هم شیرین	سخنت چون ز دل و جان
گشته‌با شعر و سرود تو عجین	شیوه ی سعدی و ناصر خسرو
وز صلابت چو حصار رویین	سخنانت به روانی چون آب
شرح اندوه فقیر و مسکین	فکر و احساس لطیف تو سرود

(طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۶: ۱۲۹)

غلامحسین یوسفی از بدیع الزمان فروزانفر به عنوان خدمتگزار و یاور زبان فارسی نام می برد و از این که شاخسار پر بار شعر و ادب از دست رفته است، تأسّف می خورد:

ملک را زین خوبتر زیور کجاست؟	این زبان فارسی بنیاد ماست
بهتر از او خلق را یاور کجاست؟	وان که در ترویج آن جان بذل کرد
شاخساری مثل او پر بر کجاست؟	اوستاد ما درین ره عمر داد

(یوسفی، ۱۳۴۹: ۱۲۴)

۴- در برخی موارد نیز، سراینده حسرت خود را به سبب از دست رفتن شاعری که نگهبان و پاسدار شعر و ادب فارسی بوده است بیان می کند؛ مانند این بیت از جلال الدین همایی (سنا) برای ملک الشعراى بهار که او را پاسبان ادب دانسته:

پاسبان گوهر و لعل ادب بر بست چشم کاروان شکر و شهد سخن بر بست بار

(همایی، ۱۳۳۰: ۳۳)

۵- گاه نیز حسرت شاعر به علت از دست رفتن شاعری است که امیر سخن و استاد سخن و خسرو ملک سخنوری است؛ به عنوان مثال در بیت زیر، مهرداد اوستا امیر سخن نامیده شده است:

او در اوج قصیده می‌بالد      او امیر سخن پس از جامی است

(رحمانی، ۱۳۷۳: ۲۲۶)

و پرویز خانلری توسط مظاهر مصفاً، خسرو ملک سخنوری و شاهنشاه بلاغت لقب گرفته است:

بربست رخت خسرو ملک سخنوری      شاهنشاه بلاغت، پرویز خانلری

(سعیدی سیرجانی، ۱۳۷۰: ۳۸۹)

۶- از دیگر انگیزه‌های بیان حسرت سراینندگان اندوهیادهای معاصر، حسرت فقدان وجود شاعری است که شاه سواران، سوار نامدار، تک سوار و کاروانسالار شاعران بوده است؛ مانند بیت زیر از سیمین بهبهانی برای مهدی اخوان ثالث:

ای شاه سواران که سراپا دل و جانی      چون است که با کوبه‌ی مرگ روانی؟

(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۸۱۹)

و این شعر از فرهاد عابدینی درباره‌ی احمد شاملو:

در انتهای افق، تک سوار مغروری / سوار توسن باد / از جوی خون سپیده / عبور تلخی داشت (صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۴۷۳).

یا این شعر از منوچهر آتشی برای مهدی اخوان ثالث:

کاروانی‌ها: / کاروانسالاری افتاده است از پا / چیست تدبیر؟ / کاروان آیا بماند یا براند؟

(کاخی، ۱۳۷۰: ۳۳)

۷- بیان فضل و دانش شاعر در گذشته نیز از جمله موارد بیان حسرت در اندوهیادهاست، مانند این ابیات از امیری فیروزکوهی برای حبیب یغمایی که کوشش پایان ناپذیر او را در راه علم و فضل می‌ستاید:

مرد آنکه چو او مرد سخن مرد و ادب      رفت آنکه چو او رفت فطن رفت و ذکا

از فضل نشد خسته اگر برشد و درخفت وز علم نشد کاسته تا آمد و تا رفت

(افشار، ۱۳۷۰: ۶۹۳)

۸- فقدان دوستی خوب و مهربان و بیان خاطرات خوش دوران دوستی و با هم بودن نیز، از جمله انگیزه های سرایندهگان اندوهیادها برای بیان حسرت است. آنجا که نادرپور در سوگ سپهری می گوید:

نام نفرین شده‌ی پور تهمتن ای دوست! / بر زمینت زد و کشت (نادرپور، ۱۳۸۲: ۸۳۳).

حسرت خود را به سبب از دست رفتن سهراب که وی را «ای دوست» خطاب می کند، بیان می دارد. همچنین است هنگامی که نصرت رحمانی در شعر خود به بیان خاطراتش با سهراب سپهری می پردازد و در بند پایانی، حسرت خود را به سبب از دست رفتن دوستی سی ساله که شناختی کامل از وی دارد بیان می کند:

سهراب زیر سایه ی خود بود/ سهراب بود، / دیری است من ندیده ام که کسی باشد/ سی سال دوستی زمان کمی نیست.

(رحمانی، ۱۳۸۵: ۶۴۷)

و حبیب یغمایی در قالب یک مثنوی از آغاز دوستی خود با مجتبی مینوی در دانشگاه تهران و خاطرات روزهای خوش تحصیل یاد می کند و در پایان بر از دست رفتن تمام آن خاطرات اینچنین حسرت می خورد:

همان تعلیم ها وان تربیت ها	دریغ آن میزها وان نیمکت ها
ز هر درسی ز هر علمی نمونه	دریغ آن جزوه های گونه گونه
گهی با مهربانی گاه با خشم	دریغ از اوستادان دوختن چشم
یکی وامانده محزون دیگری شاد	دریغ آن امتحان در ماه خرداد

## دریغا کان همه شد طی دریغا دریغا ای دریغا ای دریغا

(یغمایی، ۱۳۵۶: ۱۳۷)

۹- از دیگر انگیزه‌های سراینندگان اندوهیادهای معاصر، حسرت از دست رفتن شاعری است که علاوه بر مقام شاعری دارای خصال و صفات نیکی است که وی را انسانی بی‌همتا جلوه می‌دهد، چون شاعری که دوستدار مردم، نابودکننده‌ی زشتی‌ها، دشمن جهل و ستم، شع بزم آزادی، مهربان و وفادار، آرامش بخش دل‌های غمزده و ... است. هنگامی که یزدانبخش قهرمان در مورد فروغ فرخزاد می‌گوید:

حیف از توای فروغ/ ای دوستدار خلق/ ای دشمن دروغ (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۵۹۴) به دو صفت وی که دوست داشتن مردم و دشمن داشتن دروغ است، اشاره می‌کند. و در بیت زیر نیز علی شایگان، دهخدا را به عنوان شاعری معرفی می‌کند که به جای پرداختن به مال و جاه، عمر خود را صرف خدمت به مردم کرده است:

در خدمت خلق عمر خود بگذاشت نی از پی جاه و نرزی نان رفت

(مرادی کوچی و اسماعیلی گلهرانی، ۱۳۸۲: ۵۷۲)

و نیاز یعقوبشاهی، احمد شاملو را غمگسار مردم نامیده و چنین سروده:  
جهان بیداد/ از شمار غمگساران بزرگ‌آدمی/ یک تن کاست/ روز بی بامداد/ آغاز گشته بود  
(صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۴۶۳)  
در شعر زیر از محمد ذکایی به مهربانی فروغ فرخزاد که گذشته از انسان‌ها شامل حال باغچه و گل‌ها و ماهی‌ها و ... هم می‌شد، اشاره شده:

نگران همه‌ی ماهی‌ها نگران همه‌ی گل‌ها بود

غم این باغچه‌ها را می‌خورد ابر پر عاطفه‌ی صحرا بود

(مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۵۹۶)

مشیری نیز، مهربانی شهریار را در عصر آدم سوزی ها، اشک محبت می داند و با اشاره به شعر «ای وای مادرم» با عبارت «ای وای شهریار» از فقدان او حسرت می خورد:

در نیمه های قرن بشر سوزان / اشک مجسمی بود در چشم روزگار / جان مایه ی محبت و رقت / ای وای شهریار (مشیری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۲۱۰).

در شعر زیر اسماعیل خوبی از اخوان ثالث با عنوان شاعری که نابود کننده ی جهل، انسانی پاک و بی غش و دشمن هرزگی است، نام می برد:

اما نگاهت تیز / شکافان است و کاوان است / در اعماق غده ی جهل / نشتر وار... / دلت چون شعر و شعرت چون دلت بی غش / تیر بودی برای جنگلی شوم از / «درختان عقیم ریشه (شان) در خاک های هرزگی مستور»

(کاخ، ۱۳۷۰: ۴۷)

یا در این شعریسمین بهبهانی از احمد شاملو به عنوان ویرانگر بنیان ستم یاد کرده:

مپندار که از نفس بازمانده باشد ... / توفانی خواهد شد / ویرانگر بنیان ستم

(صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۴۷۵)

و در شعر زیر اسماعیل خوبی، احمد شاملو را دشمن زشتی و دروغ معرفی کرده:

زشت و دروغ را / به گوهر / دشمن می دارد: / زیرا که شاعر است؛

(همان: ۴۸۷)

در بیت زیر نیز، دهخدا به سبب مبارزاتی که در دوره ی مشروطیت داشته به شمع بزم آزادی و مشعل عشق تشبیه گردیده است:

افروخته شمع بزم آزادی      وان مشعل کوی عشق و ایمان

(مرادی کوچی و اسماعیلی گلهرانی، ۱۳۸۲: ۵۷۲)

شعر زیر نیز، بیانگر شرف و انسانیت نیما یوشیج است:

او پدر شعر نو نبود/ او خدای شعر بود، خدای شرف بود، خدای انسانیت بود.

(لاهوری، ۱۳۶۸: ۱۶۷)

و در این شعر، یزدانبخش قهرمان به آزادگی فروغ فرخزاد اشاره کرده است:

او، / فخر بانوان وطن بود / آزاده شیرزن بود

(جلالی، ۱۳۷۷: ۷۷۸)

همچنین است این شعر اخوان ثالث درباره‌ی وی که او را با وجود زن بودن از مردان برتر

می داند و آزادگی اش را می ستاید:

دریغا آن زن مردانه تر از هرچه مردانند، / آن آزاده، آن آزاد

(اخوان ثالث، ۱۳۵۴: ۶۰)

بخشنده‌ی و سخاوت شاعر در گذشته نیز از جمله صفات مثبت و مورد اعتنای سرایندگان

اندوهیادهاست، مانند این شعر از سهراب سپهری برای فروغ:

و دستهایش / هوای صاف سخاوت را / ورق زد / و مهربانی را / به سمت ما کوچاند

(سپهری، ۱۳۶۰: ۳۹۹)

و شعر زیر از روح انگیز علیخان نژاد (رؤیا) درباره‌ی احمد شاملو:

داد و دهش را / نیکویی را / ستمدیدگان را / ای خرد جاودانه ی تاریخ / حافظه ات را /

دوباره به یاد آر

(صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۴۸۴)

در شعر زیر از حیدر پهلوان برای فروغ، صدق و راستگویی او مورد توجه است:

آه ای جاودانه‌ی صادق / چرا نیستی، چرا نیستی؟

(مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۶۰۲)

و بیت زیر از امیری فیروزکوهی برای محمد حسن رهی که علاوه بر اشاره به صدق وی،

بیانگر فروتنی و بی ریا بودن او نیز هست:

زانهمه لطف و صفا و خاکساری ای فسوس      زانهمه صدق و خلوص و بی‌ریایی ای دریغ

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۰۹۵)

در برخی از اندوهیادها نیز، به بی‌روی و ریا بودن و سادگی شاعر از دست رفته اشاره شده است، چون بیت فوق برای محمد حسن رهی و این شعر از محمد ذکایی درباره‌ی فروغ:

گرچه رنگین به نظر می‌آمد      نازنین ساده تر از گل‌ها بود  
هیچ با رنگ هماهنگ نبود      گرچه خود اهل همین دنیا بود

(مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۵۹۶)

در این بیت از محمد شفیعی درباره‌ی حبیب یغمایی ضمن اشاره به تندخویی شاعر، نیک نهادی او را ستایش می‌کند:

حقیقت آنکه دلی را ز خود نمی‌آزرد      اگرچه بود کمی تندخوی و سودایی  
(افشار، ۱۳۷۰: ۷۴۵)

و همچنین بیت زیر از امیری فیروزکوهی برای همان:

هرگز دل یاری ز وی از قهر نیاززد      هرچند خود آزرده دل از دار فنا رفت  
(همان: ۶۹۲)

این بیت از فروزانفر برای علامه قزوینی، به صفت دور بودن از خودبینی و تکبروی اشاره شده است:

ورچه جان پاک او را کیمیای علم بود      دور بود او از چه؟ از خودبینی و مستکبری  
(فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۶۰)

و نیز در بیت زیر از نیما یوشیج درباره‌ی ادیب پیشاوری:

آن کو ندید مردم با او به پا دو چیز در طبع وی رعونت و در خوی او ستم  
(نیما یوشیج، ۱۳۷۰: ۵۸۴)  
فهمیم بودن شاعر در گذشته نیز، موجب حسرت سراینده است، همانند این شعر که سپهری  
در رثای فروغ سروده و او را با همه‌ی افق‌های باز منسوب دانسته:  
بزرگ بود/ و از اهالی امروز بود/ و با تمام افق‌های باز نسبت داشت/ و لحن آب و زمین  
را چه خوب می فهمید

(سپهری، ۱۳۶۰: ۳۹۸)

و این شعر از مهدی اخوان لنگرودی درباره‌ی همان:

کسی،/ زبان/ آب و گیاه و آفتاب را/ آن قدر می فهمید/ که سنجاقک‌ها/ در باغچه‌ها -/  
برایش - / گل کاشتند

(مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۵۸۳)

۱۰- گاه نیز، حسرت سراینندگان اندوهیادها به سبب از دست رفتن شاعری است که چشم  
و چراغ آنها بوده و همچون شمع یا چراغ، بزم و محفلشان را روشنایی می بخشیده است، مانند  
این بیت از سیمین بهبهانی که اخوان ثالث را چشم و چراغ محفل شعرا خوانده است:

در محفل ما چشم و چراغ همه بودی اکنون کفنت ابر و تو خورشید نهانی

(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۸۲۱)

و این شعر از اخوان ثالث برای فروغ که او را چشم و چراغ شب‌های شوم دانسته:

چه سود اما دریغ و درد/ در این تاریکنای کور بی روزن/ در این شب‌های شوم اختر که  
قحطستان جاوید است/ همه دارایی ما، دولت ما، نور ما، چشم و چراغ ما/ برفت از دست.

(جلالی، ۱۳۷۷: ۷۳۵)

۱۱- علاوه بر این، فقدان شاعری که شعرش آرامش دهنده و موجب شادی و روشنی بخش است نیز، موجب ایجاد حسرت و بیان آن در اندوهیادها گردیده است؛ مانند این بیت از توران بهرامی (شهریاری) برای پروین اعتصامی:

با سرود و سخن و شعر ترت      داده ای غمزدگان را تسکین

(طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۶: ۱۲۹)

ابیات زیر نیز بیانگر ویژگی شادی بخشی اشعار ایرج میرزاست:

از دل یاران به اشعار لطیف      زنگ غم بستر د ایرج میرزا

دائماً در شادی یاران خویش      پای می افشرد ایرج میرزا

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۹۱)

و در اشعار و ابیات زیر، به این که وجود یا شعر شاعر در گذشته موجب روشنی دل و جان بوده، اشاره شده است، مانند این شعر از مینا اسدی درباره‌ی فروغ:

تا ابد/ تا که تاریخ بجاست/ نام او پابرجاست/ سخنش روشنی بخش دل اهل وفاست.

(جلالی، ۱۳۷۷: ۸۲۰)

و بیت زیر که امیری فیروزکوهی برای رهی سروده و او را روشنائی بخش دل شاعران روزگار دانسته است:

ای دریغ آن نور چشم آشنایی ای دریغ      ای دریغ آن چشم دل را روشنائی ای دریغ

(امیری فیروزکوهی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۰۹۵)

۱۲- از دست رفتن شاعری که وجودش معنای حیات است و زندگی بی او چیزی کم دارد، شاعری که زمانه ممکن است حتی با گذشت روزگاران دراز نیز، به مانند او دست نیابد و به بیانی دیگر جایگزینی برایش نیست، از دیگر انگیزه های بیان حسرت در اندوهیادهای معاصر

است که هم در اشعار سنتی معاصر و هم در اشعار نیمایی و سپید، بسیار به آن اشاره شده است. در شعر زیر کسرا عنقایی، احمد شاملو را شاعری دانسته که وجودش معنای حیات است و به مرگ لذت زندگی را می چشاند:

اما/ باری/ لحظه ای درخشیدن/ لحظه ای در بی تقدیری/ حیات را معنا کردن/ چشمان ناباور را/ خاکستر کردن/ دست بر شانه‌ی مرگ نهادن/ و به او/ لذت زندگی را چشاندن .../ این تقدیر آذرخش است

(صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۴۷۷).

و منصور اوجی، زندگی بی شاعر را کمبودی در حیات به شمار آورده و آرزوی زنده بودن او را کرده است:

با نبود چیزی کم دارد حیات/ چیزی/ کاش می بودی و می سرودی

(همان: ۴۶۰)

و اشعار و ابیات زیر همگی متضمن حسرت سراینده بر از دست رفتن شاعری است که جایگزینی ندارد، چون این شعر درباره‌ی فروغ فرخزاد که یزدانبخش قهرمان «مام زمانه» را از آوردن امثال او ناتوان می داند:

تیری،/ زشت مرگ، رها گشت و بازماند/ ز اندیشه مغز روشن گوینده ای شهیر/ گوینده ای،/ که هرگز، چون او نپرورد/ مام زمانه،/ گرچه، بیاید به عمر دیر.

(مرادی کوچی، ۱۳۸۱: ۵۹۳)

و این بیت از سیمین بهبهانی برای اخوان ثالث که برای روزگار، «امید» داشتن اخوان را بیهوده می داند:

چونان تو نزایید و نزاید پس از این کس با دهر نمانده است امید اخوانی

(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۸۲۲)

۱۳- توجه به این نکته که شعر با رفتن شاعر و بدون او به چه سرنوشتی دچار می شود، از دیگر انگیزه های بیان حسرت در اندوهیادهاست. برای نمونه در شعر زیر، محمد حقوقی از گم شدن اصل و جوهر شعر پس از رفتن فروغ حکایت می کند:

در پشت آن دریچه ی تاریک/ بانوی ابدیت نشسته بود .../ و شعر در بدر/ در جستجوی شاعر گم گشته / جوهرش را/ گم کرد

(جلالی، ۱۳۷۷: ۷۸۱)

و در این شعر از سیاوش کسرایی به غریب شدن شعر و گریستن آن با از دست رفتن فروغ اشاره شده است:

شعر در پنجره ی مهتابی / گریه سر داد و غریبانه نشست

(کسرایی، ۱۳۸۰: ۲۸۰)

و بهار، شعر را پس از ایرج میرزا بی وزن و ردف و روی را از کار افتاده می داند:

شعر بی وزن شد و قافیه خوار	سجع و ردف و روی افتاد ز کار
یافت ابیات به مصرع تقلیل	شد مطامع به مقاطع تبدیل ...
فعلاتن فعل از ضرب افتاد	ضرب هم قاعده را از کف داد
بی تو رفت از غزلیات فروغ	بی تو شد عاشقی و عشق دروغ

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴۰)

۱۴- انتظار دیدار دوباره ی شاعر در گذشته که البته، انتظاری غیر ممکن است نیز، یکی از عواملی است که موجب دریغ و حسرت سرایندگان اندوهیادها می گردد، همانند این شعر شاملو برای فروغ:

به انتظار تصویر تو/ این دفتر خالی/ تا چند/ تا چند/ ورق خواهد خورد؟

(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۱)

و سیمین بهبهانی در اندوهیادی که برای اخوان ثالث سروده، نومیادی خود را از انتظار سفر بی بازگشت شاعر بیان می کند:

نیستی تا ز درِ خانه ی یاران به درآیی / وگر امشب نکنی حوصله وقت دگرآیی  
 نه سفر کرده‌ای ای دوست که روزی به امید / سر راحت بنشینم که مگر از سفر آیی  
 دیگر ای خانه خودی خانه ام این بخت ندارد / کز درش سرزده همتای نسیم سحر آیی  
 (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۸۲۷)

۱۵- در برخی از اندوهیادهای معاصر، سراینده طبیعتی را به تصویر می کشد که با رفتن شاعر، دستخوش دگرگونی شده و این دگرگونی و تغییر در طبیعت با مرگ شاعر نیز، می تواند یکی دیگر از انگیزه های بیان حسرت باشد؛ به عنوان مثال، سیروس مشفق پدیده‌ی دگرگونی در طبیعت با مرگ شاعر را بسیار زیبا به شعر درآورده و حتی عنوان شعر وی، «پس از تو» نیز، بیانگر به تصویر کشیدن نوعی تغییر و دگرگونی در زمان و مکان است:

پس از تو باغ بهار را نپذیرفت / و خاک مزرعه در سوگواریت پوسید / پس از تو باز زمستان شد / و آفتاب از سر دیوار پشت حیاط و روز از چینه / به این طرف نرسید / و هیچ کبوتر چاهی / به پشت بام نیامد که دانه برچیند / و داس ها برای همیشه / به میخ چوبی دهلیزها معلق ماند / پس از تو اسب های سپید / به یونجه زار سر قریه سم نکشیدند / پس از تو باغچه ها را بنفشه می کارند / - بنفشه های سیاه - و دختران تازه رسیده / پس از تو روزهاست گل نمی چینند  
 (جلالی، ۱۳۷۷: ۷۸۷).

و فریدون مشیری به رفتن نور و نوا پس از مرگ سهراب سپهری اشاره کرده:

ای جامه‌ی شعرت «نخ آواز قناری» رفتی تو و از باغ و چمن، نور و نوا رفت  
 (مشیری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۲۲۰)

**نتیجه**

شاعران معاصر در کنار اندوهیادهایی که برآز دست رفتن دیگران سروده اند، در سرودن اندوهیاد(سوک سرود) برای دوستان شاعر خود نیز اهتمام داشته اند. این اندوهیادها به سبب اصالت احساسی که در آنها وجود دارد و از جنبه‌ی سفارشی بودن آنها می‌کاهد، از اهمیت بیشتری برخوردارند.

اندوهیادهای معاصر هم در حوزه‌ی شعر کلاسیک و هم در حوزه‌ی شعر نیمایی سروده شده اند. حتی برخی از شاعران نیمایی به سبب آنکه در قالب‌های شعر کلاسیک، بر خلاف شعر نیمایی، «فضاسازی» کمتر مورد نظر است و با سرعت و راحتی بیشتری می‌توانند مکنونات قلبی خود را بیان کنند، در قالب‌های شعر کلاسیک به سرودن اندوهیاد پرداخته اند.

در میان اندوهیادهایی که شاعران معاصر برای درگذشت شاعران دیگر سروده اند در کنار عناصر دیگری که در اشعار آنها دیده می‌شود، عنصر «حسرت» غلبه‌ی بیشتری دارد. با اینکه حسرت زیربنای غم غربت (نوستالژی) را تشکیل می‌دهد از جهت بعد مکانی و زمانی آن، بیشتر در بعد زمانی قابل بررسی است؛ زیرا سرایندگان اندوهیادها حسرت خود را از نبودن دوستی که در زمان مشخصی با او خاطرات مشترکی داشته اند، بیان می‌کنند.

حسرت اندوهیادها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: برخی از این حسرت‌ها به سبب غم از دست رفتن و مرگ زود هنگام شاعر است که باعث تحریک احساسات سراینده‌ی اندوهیاد و سروده شدن آن شده است. اندوه از دست رفتن دوستی خوب و یکدل و انسانی نیک و بی‌همتا در تعداد دیگری از این اندوهیادها دیده می‌شود. بخش بزرگتری از حسرت‌های سرایندگان اندوهیادها به سبب درگذشت شاعری توانا و فاضل است که چشم و چراغ شاعران معاصر و باعث پیوند شاعران دیگر بوده و جایگزینی نمی‌توان برای او یافت. در دسته‌ی دیگری از اندوهیادها شاعر به مبالغه گراییده و مرگ دوست شاعر خود را باعث دگرگونی در عناصر طبیعت می‌داند. این اندوهیادهای حسرت‌زا در دو شاخه‌ی شعر کلاسیک و نیمایی سروده

شده اند و در شعر کلاسیک به سبب وضوحی که در آن دیده می شود از روشنی بیشتری برخوردارند، اما در اشعار نیمایی به سبب فضا سازی و تصویرهای به وجود آورنده‌ی این فضا، درجه‌ی وضوح و روشنی عنصر حسرت در اندوهیادها به کوشش خواننده در تغییر اشعار و بازگشایی تصاویر شعری نیاز دارد.

## منابع

- ۱- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۵۴) در حیات کوچک پاییز. چاپ سوم. تهران: توس.
- ۲- افشار، ایرج (۱۳۷۰) یادنامه ی حبیب یغمایی. تهران: انتشارات ایران.
- ۳- امامی، نصرالله (۱۳۶۹) مرثیه سرایی در ادبیات فارسی. اهواز: جهاد دانشگاهی.
- ۴- امیری فیروزکوهی (۱۳۶۹) دیوان امیری فیروزکوهی. چاپ دوم. به کوشش امیربانو امیری فیروزکوهی. تهران: انتشارات سخن.
- ۵- اوجی، منصور (۱۳۷۱) برگزیده ی اشعار(هوای باغ نکردیم). به انتخاب هوشنگ گلشیری. شیراز: نوید.
- ۶- بهار، محمد تقی (۱۳۸۰) دیوان اشعار. به اهتمام چهرزاد بهار. تهران: انتشارات توس.
- ۷- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۲) مجموعه اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- ۸- جلالی، بهروز (۱۳۷۷) جاودانه زیستن، در اوج ماندن. چاپ سوم. تهران: انتشارات مروارید.
- ۹- رحمانی، محمدحسین (۱۳۷۳) یادنامه ی استاد مهرداد اوستا. قم: مرکز بررسی های اسلامی.
- ۱۰- رحمانی، نصرت (۱۳۸۵) مجموعه اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۲) انواع شعر فارسی. شیراز: انتشارات نوید.
- ۱۲- سپهری، سهراب (۱۳۶۰) هشت کتاب. چاپ سوم. تهران: کتابخانه ی طهوری.
- ۱۳- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۷۰) قافله سالار سخن. تهران: نشر البرز.
- ۱۴- شاملو، احمد (۱۳۷۲) مرثیه های خاک و شکفتن در مه. چاپ ششم. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۵- شریفیان، رشید و شریف تیموری (۱۳۸۵) بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی. کاوشنامه. سال هفتم/شماره دوازدهم. صص (۳۲-۵۵). یزد.

- ۱۶- صاحب اختیاری، بهروز و حمیدرضا باقرزاده (۱۳۸۱) احمد شاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها. از گروه نویسندگان. تهران: هیرمند.
- ۱۷- طباطبایی اردکانی، سید محمود (۱۳۷۶) یادمان پروین. تهران: انتشارات علامه طباطبایی.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۲) دیوان. به کوشش عنایت الله مجیدی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۹- کاخی، مرتضی (۱۳۷۰) باغ بی برگی. تهران: نشر ناشران.
- ۲۰- کسرای، سیاوش (۱۳۸۰) از خون سیاوش (منتخب سیزده دفتر شعر). چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۲۱- لاهوتی، محمدرضا (۱۳۶۸) یادمان نیما یوشیج. تهران: مؤسسه ی فرهنگی گسترش هنر.
- ۲۲- مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹) شناختنامه ی فروغ فرخزاد. تهران: نشر قطره.
- ۲۳- ————— (۱۳۸۰) معرفی و شناخت سهراب سپهری. تهران: نشر قطره.
- ۲۴- ————— و فتح الله اسماعیلی گلهرانی (۱۳۸۲) معرفی و شناخت علی اکبر دهخدا. تهران: نشر قطره.
- ۲۵- مشیری، فریدون (۱۳۸۱) کلیات اشعار (بازتاب نفس صبحدمان). چاپ دوم. تهران: نشر چشمه.
- ۲۶- نادرپور، نادر (۱۳۸۲) مجموعه اشعار. چاپ دوم. تهران: انتشارات نگاه.
- ۲۷- نیما یوشیج (۱۳۷۰) مجموعه کامل اشعار. گردآوری و تدوین سیروس طاهباز. تهران: انتشارات نگاه.